

# خبرنامه کارگران در سنندج



سال اول ■

شماره ۴ ■

۱۴۰۴/۰۹/۱۱ ■

## معرفی

رفقای عزیز؛

این نشریه می‌کوشد انعکاسی از کار و زندگی ما کارگران در این شهر باشد. وضعیت کار، بیکاری، نداشتن امنیت شغلی و بیمه‌ها تا اوضاع نابسامان مسکن، ما را در شرایط بسیار دشوار قرار داده است. در عین حال با توسل به هر شکلی، از تحمیق تا خفه کردن و زندان، می‌خواهند ما را خاموش کنند. ما را می‌ترسانند و زندگی مصیبت‌بار کنونی را باز هم تهدید به محرومیت بیشتر می‌کنند. بسیاری از ما در این شهر با دشواری‌های زیاد، اما هیچ‌گاه سکوت نکرده و خاموش نشده‌ایم. از بیکاری هزاران نفره تا بی‌حقوقی و ارزان بودن نیروی کار، همه از کارگاه‌های کوچک شهرک صنعتی تا کارخانه‌ها و شرکت‌های بزرگ، در استثمار و تحمیل این زندگی بر ما سهیم‌اند. صدای ما باید شنیده شود. پیش از هر چیز، خود ما باید صدای مان را به هم برسانیم، به هم وصل شویم، راه‌حل‌هایمان را با هم مشورت کنیم، از هم بیاموزیم، متحد شویم و اشکال گوناگونی از اتحاد و همستگی بسازیم.

این تلاشی در همین زمینه است. جنبش کارگران در این شهر سابقه‌ای درخشان دارد. از تجربه‌های گذشته و پیش‌کسوتان مان برای امروز و فردایی که تنها با موجودیتی بزرگ و مؤثر می‌تواند تغییر کند، بهره بگیریم.

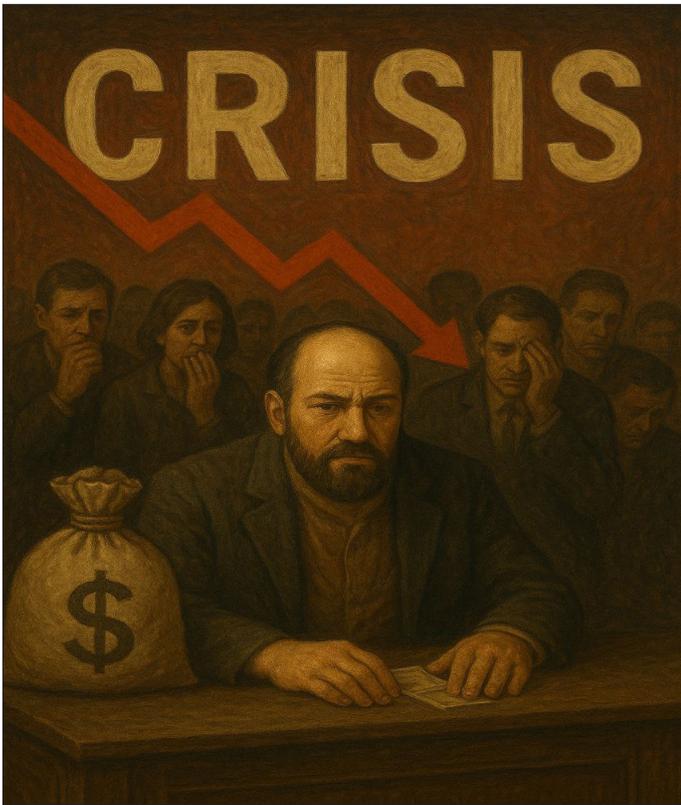
نشریه اخبار کارگران در سنندج را صدای خود بدانید و در اهداف آن، به هر شکلی که می‌توانید، هم‌فکری و همراهی کنید.

## در این شماره می‌خوانید:

- ۲- ووقتی سرمایه‌داری بحران می‌سازد، مبلغ‌هایش دنبال انحراف افکار می‌روند
- ۳- زن روستایی؛ برده اقتصادی، محصول یک ساختار سازمان‌یافته
- ۴- با تاخیر ولی باز هم درباره راه حل کارگران برای داشتن تشکل
- ۵- شاخص‌های هزینه زندگی، سنندج را در کنار تهران قرار داد
- ۶- سهمیه بندی بنزین خانوار
- ۶ و ۷- برگ‌هایی از تاریخ جنبش کارگری در سنندج



## وقتی سرمایه‌داری بحران می‌سازد، مبلغ هایش دنبال انحراف افکار می‌رود



هدفشان همیشه روشن است: خاموش کردن بحث‌های واقعی درباره دستمزد، فقر، کار، تبعیض، تباهی سیستم اقتصادی و نابرابری. چرا این افشاگری‌ها زیاد شده؟ چون سیستم سرمایه‌داری به مرحله‌ای رسیده که نارضایتی اجتماعی از همه‌سو می‌جوشد. وقت‌هایی که شکاف طبقاتی از کنترل خارج می‌شود، گروه‌هایی با ژست مردمی فرستاده می‌شوند تا خشم مردم را به سمت مسائل فرعی هدایت کنند. آن‌ها درباره‌ی گرانی حرف می‌زنند، اما نه درباره اینکه چرا سود تولید نشده و تنها با بازی‌های مالی و رانتی ثروت بالا می‌رود. درباره اختلاس حرف می‌زنند، اما نه درباره اینکه فساد ویژگی ذاتی سرمایه‌داری رانتی است، نه یک خطای فردی. درباره حجاب حرف می‌زنند، اما نه درباره اینکه کنترل بدن زنان ابزار سیاسی ایدئولوژیک و اقتصادی طبقه‌ی حاکم است.

هم ابزاری برای کنترل اجتماعی. زنان کارگر اولین کسانی‌اند که از آموزش، درمان و امنیت شغلی محروم می‌شوند، بیکاری، تورم و دستمزد پایین روی زندگی‌شان دو برابر اثر می‌گذارد، و مطالبه‌ی آزادی و برابری‌شان دائماً بی‌اعتبارسازی می‌شود. این افشاگران هیچ‌گاه از خشونت اقتصادی و شغلی علیه زنان حرف نمی‌زنند، چون هدفشان حفاظت از ساختاری است که این خشونت را تولید می‌کند. پوشش و حجاب: انتخاب فردی، نه ابزار ایدئولوژیک در روایت سرمایه‌داری در هر لباسی که باشد پوشش زنان همیشه موضوعی برای کنترل، انحراف افکار عمومی و سرکوب است. اما حقیقت ساده است: پوشش انتخاب شخصی زنان است. نه دولت، نه سرمایه‌دار، نه واعظ، نه هیچ نهاد و مقام و شخصی حقیقی برای تعیین آن ندارد. وقتی مسئله‌ی حجاب را به موضوع اصلی جامعه تبدیل می‌کنند،

یکی چند مفسدو دیگری تربیت اخلاقی جامعه. اما هیچ‌کدام نمی‌گویند مشکل واقعی کجاست: نادیده گرفتن طبقه‌ی کارگر، زنان کارگر، و زندگی‌هایی که زیر بار تورم و بی‌حقوقی خرد می‌شود. طبقه‌ی کارگر: ستون اصلی جامعه، نامرئی‌شده در تبلیغات سرمایه‌داری این حرف‌ها عمداً درباره چیزهایی سکوت می‌کنند که زندگی مردم را می‌سوزاند: دستمزدهایی که حتی نصف هزینه‌های یک خانواده را پوشش نمی‌دهد. کارگرانی که باید سه شیفت کار کنند تا زنده بمانند. تورمی که سودش مستقیم به جیب سرمایه‌داران می‌رود. کارخانه‌هایی که به‌خاطر سوءمدیریت و رانت تعطیل شده‌اند.

نبود درمان و آموزش رایگان که ضربه‌اش اول از همه به کارگران می‌خورد. در این روایت‌های افشاگرانه کارگر وجود ندارد؛ زنان کارگر که بدترین شرایط را تحمل می‌کنند، حتی نام‌شان هم برده نمی‌شود. زنان کارگر: دوبار استمار شده، دوبار حذف شده در هر نظام سرمایه‌داری، زن کارگر هم نیروی کار ارزان است،

این روزها دوباره شاهد ظهور چهره‌هایی هستیم که با ژست افشاگر از گرانی، فساد اقتصادی یا حجاب حرف می‌زنند؛ چهره‌هایی که خودشان بخشی از دستگاه ایدئولوژیک نظام سرمایه‌داری‌اند. این افراد وانمود می‌کنند ریشه‌ی نابسامانی‌ها را کشف کرده‌اند، اما عمداً از ساختاری حرف نمی‌زنند که همه‌ی این بحران‌ها در آن تولید می‌شود: نظام سرمایه‌داری و مناسبات طبقاتی آن.

اعلام گرانی بنزین باز هم به معنی پرداخت هزینه بحرانی است که دولت و سرمایه‌داران بر ما تحمیل کرده‌اند و هزینه‌اش را از ما می‌گیرند، در حالی که خرج و مخارج دستگاه عظیم دولتی و حکومتی، استعمار ما و غارت ثروت مردم از طرف انصاری‌ها مجاز است. آنچه ما کارگران باید بهتر بدانیم این است که سرمایه‌داری، چه در نسخه‌ی دینی، چه ملی‌گرا، چه لیبرال، یک ویژگی مشترک دارد: ثروت را به بالا پمپ می‌کند و هزینه‌ی بحران را بر دوش طبقه‌ی کارگر می‌اندازد.

وقتی این ساختار به بن‌بست می‌رسد، سخنگویانش از راه می‌رسند تا افکار عمومی را منحرف کنند: یکی می‌گوید مشکل بنزین است، یکی حجاب،



## زن روستایی؛ برده اقتصادی، محصول یک ساختار سازمان یافته



را بازی می‌کنند که در کارخانه‌ها کلمات «کارگر فداکار» و «نیروی وفادار» بازی می‌کنند: زیباسازی ستم برای اینکه کسی حق واقعی خودش را طلب نکند.

در چهره زنان روستایی، ردّ این ظلم حک شده است: چهره‌هایی که فقط از کار سخت خسته نیستند، بلکه از نبود عشق، نبود احترام و نبود ارزش انسانی فرسوده‌اند. زن در بسیاری از این خانه‌ها شریک زندگی نیست؛ کارگر بی‌دستمزد و مطیع بدون حق است.

این آن چیزی است که مشاهدات واقعی از روستاهای اطراف سنج نشان می‌دهد و این تجربه، نسخه کوچک و فشرده‌ی یک واقعیت وسیع‌تر است:

در اکثر مناطق روستایی، زن نه شهروند است و نه کارگر شناخته‌شده؛ زن ستون بی‌حقوقی است که کل ساختار مردسالار اقتصاد فقیر روستایی بر آن بنا شده.

وحشتناکی دارند چرا که نه تنها جذب بازار کار در شهرها نمیشوند بلکه اساساً در مناسبات پوسیده، سنتی و کهنه پرستانه در شهر و یا روستا در هم شکسته میشوند. نبود بیمه، نبود به رسمیت‌شناسی کار خانگی و دامی، نبود حقوق برابر، نبود آموزش، نبود خط مشی حمایتی این‌ها «غفلت» نیست؛ سیاست حساب‌شده برای ارزان‌نگه‌داشتن اقتصاد روستایی و کنترل زنان است.

در کنار این همه استثمار، دولت و رسانه‌هایش یک ماسک هم روی چهره این وضعیت می‌زنند: زن روستایی را «شیرزن»، «کدبانوی دلیر»، «ستون خانه» می‌نامند. این واژه‌ها نه احترام، بلکه زبان توجیه ستم هستند. وقتی زن ۱۵ ساعت کار بدون مزد می‌کند و اختیار بدن و زمانش را ندارد، گفتن «شیرزن» فقط یک پیام پنهان دارد: «سکوت کن، این وضعیت فضیلت توست» این اصطلاحات دقیقاً همان نقش

بیمار، کار فصلی مزرعه. این‌ها یک ساختار «وظیفه» نیست؛ دام‌گذاری اقتصادی برای تولید نیروی کار مجانی است. اما زن در این ساختار فقط برده اقتصادی نیست

در بخش خصوصی‌ترین لایه زندگی، بدن او نیز تحت کنترل است. رابطه جنسی برای بسیاری از زنان روستایی انتخاب نیست؛ «وظیفه»‌ای است که باید بدون اعتراض انجام شود. حق نه گفتن، اختیار، رضایت، رابطه عاطفی برابر همه این‌ها حذف شده‌اند. این دقیقاً همان تعریف برده‌داری جنسی است، اما در پوشش یک زندگی خانوادگی «طبیعی» جا زده شده.

دولت، با خالی گذاشتن کامل قوانین حمایتی و باز گذاشتن دست مردسالاری مذهبی، گرداننده اصلی این وضعیت است. دختران و زنان جوان تحصیل کرده روستایی وضعیت به مراتب دشوار و بعضاً

مشاهده‌ای ساده از روستاهای اطراف سنج، تصویری خام و واقعی از وضعیت زنان روستایی ارائه می‌دهد، تصویری که نه استثناست و نه محدود به یک منطقه. این تجربه‌ها، شکل عمومی و ساختاری موقعیت زنان در بیشتر مناطق روستایی را آشکار می‌کند: زن هم نیروی کار رایگان است و هم ابزار زاد و ولد، سیستمی که دولت، قوانین و سنت مرد سالاری نوع روستایی آن را ساخته، حفظ کرده و از آن سود می‌برد.

تقسیم کار واقعی این است که زن خانواده از سپیده تا نیمه‌شب کار می‌کند. کار خانگی، مراقبت از کودکان و سالمندان، آشپزی، نظافت، شست‌وشو، مدیریت خانه این‌ها فقط شروع‌اند. بیرون از خانه، کار دامی و کشاورزی با تمام سنگینی‌اش بردوش زن است: نظافت آغل، شیردوشیدن، جمع‌آوری و حمل فضولات، بردن آب و علوفه، رسیدگی به دام



## با تاخیر ولی باز هم درباره راه حل کارگران برای داشتن شکل



باید باشد به اکسیون‌هایی تبدیل شدند که ربط مستقیمی به اینها نداشتند. روشن است که این وضعیت و افکار و فعالیت بیشتر از آنکه به جنبش طبقاتی ما نیرو بدهد اتفاقاً تحت نام مبارزه کارگر و تشکل‌های کارگری به پراکندگی بیشتر کمک کرد و در بسیار موارد ناامیدی را دامن زد.

اما تجربه‌ای که طبقه کارگر از این دوره به دست آورد کم‌اهمیت نیست. کارگرانی مانند من که این تجربه را از نزدیک شاهد بودیم با تاخیر اما بهتر می‌دانیم که جنبش واقعی کارگران تا زمانی که زبان حال کار و زندگی اش باشد امکان رشد پیدا می‌کند. این جنبش در دل محیط کار، از اجتماعات کوچک و بزرگ خود کارگران، و از نفس جمعی کارگران برمی‌خیزد نه از بیرون، نه از چهره سازی‌های سیاسی که برای کارهای دیگری ممکن است مناسب باشد اما نه برای حال و هوای ما کارگران.

دائمی، و از هم پاشیدن آن همبستگی‌ای که داشت شکل می‌گرفت مواجه است. مطمئناً خیلی عوامل دیگر در این وضعیت تاثیر داشت اما از کار درستی که ما می‌توانستیم انجام بدهیم دور شدیم و سردرگمی‌ها بیشتر شد و حفظ اتحاد در محیط‌های کار و دفاع از خود و مطالباتی که در هر بخش داشتیم هم ضعیف‌تر شد. سوالات دیگر و جانبی تری هم که برای بسیاری از ما وجود داشت از جمله این‌ها بود که:

واقعاً آیا یک بازاری که هر روز با سود و انباشت سرمایه سر و کار دارد و مطمئناً صد مساله هم در مورد سرکوب و خفقان دارد، می‌تواند «فعال کارگری» باشد؟ کسی که خودش کارگر اطرافش را استثمار می‌کند، چطور ممکن است نماینده طبقه کارگر باشد؟ یا فردی از طبقه متوسط و مرفه که سختی و بی‌رحمی روز کار را در زندگی لمس نکرده، چطور می‌تواند رهبری جنبش کارگری را به دست بگیرد؟ شاید بدون دلیل نیست که حتی مناسبت‌ها و مبارزات طبقاتی را هم از مضمون خالی می‌شد و برای نمونه، اول ماه مه‌ها و ۸ مارس‌ها که همبستگی طبقاتی کارگران است و انعکاسی از اتحاد و توان ما

محیط کار، مرکز تولید، یا تجمع خود کارگران نداشتند. نمونه‌اش: کمیته هماهنگی، کمیته پیگیری، اتحادیه آزاد کارگران و ... ما فکر می‌کردیم این راه حلی است که کارگران را برای خودشان و در مقابل قانون و صاحب کار دارای نماینده می‌کند. اما چون این تشکل‌های ما، که من هم در یکی از آنها بودم، مستقیم در محل‌های کار نبودیم هم تاثیری نگذاشتیم و از آنجا که اغلب فعالین این تشکل‌ها نه کارگر بودند، نه از دل محیط کار می‌آمدند و بعضاً از روشنفکران یا نیمه‌مرفه و مرفه که در جدل با خفقان و سرکوب مبارزه می‌کردند وارد فعالیت‌های «کارگری» شده بودند، از مساله اتحاد کارگران و تعقیب مطالبات آنها دور بودند. این نوع فعالیت و دخالت می‌توانم بگویم بیرونی، باعث شد جنبش واقعی طبقه کارگر در این جا و در میان این بخش از فعالین جلو تر نرود و بیشتر هم زیر ذره‌بین نهادهای امنیتی برود، سرکوب شدیدتر شود، و خواست‌ها و مطالبات صنفی کارگران کاملاً نادیده گرفته شود. این را امروز ما می‌توانیم مشاهده کنیم. و امروز جنبش ما با پراکنده شدن کارگران در محل‌های کار و زندگی، نبود امنیت، ترس

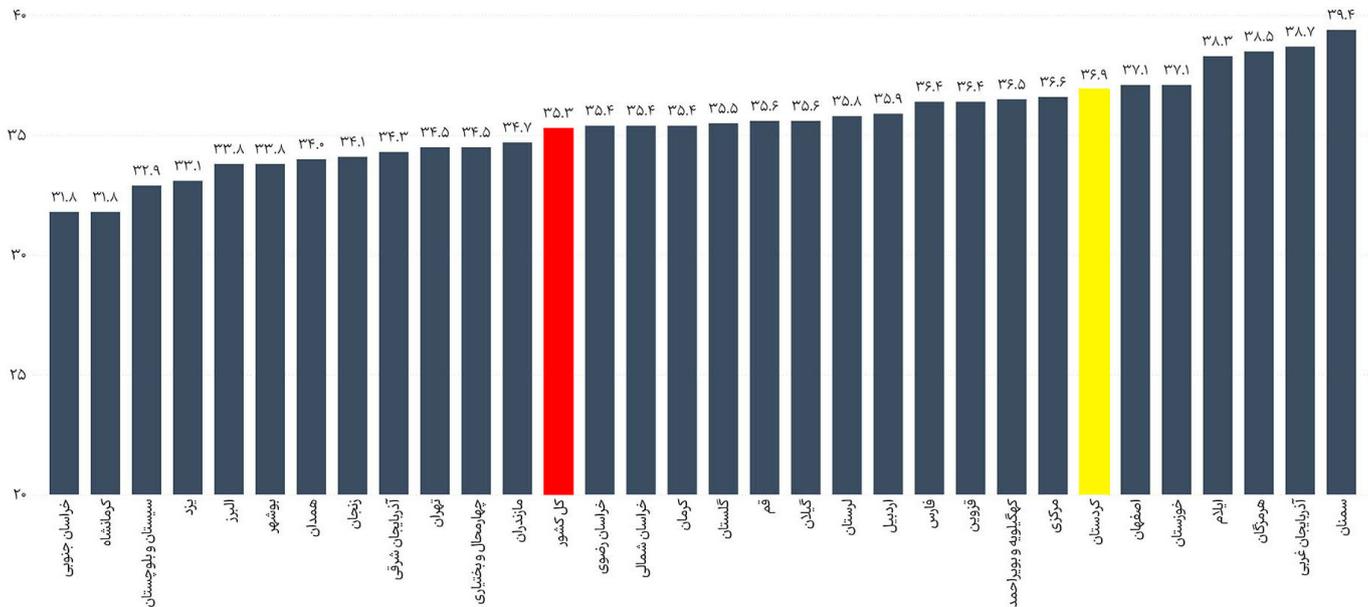
من کارگرم؛ از خانواده‌های کارگری آمده‌ام، با ادبیات و فرهنگ کارگری بزرگ شده‌ام و سالهای زیادی در محیط‌های کار، زیر قوانین ضد کارگری و استثمار، زندگی و کار کرده‌ام. استثمار را با رنگ و استخوان حس کرده‌ام و حرفم از تجربه‌ای است که دارم.

در سال‌هایی بعد ۸۲ که طبقه کارگر برای گرفتن حداقل حقوق انسانی خودش به میدان آمده بود، با اعتصاب‌ها، تجمع‌ها و اعتراض‌های هرروزه، نسل تازه‌ای از کارگران داشت از دل محیط کار، تشکل‌های مستقل خودش را شکل می‌داد. کارگران می‌خواستند از شوراها و اسلامی و تمام تشکل‌های دولتی عبور کنند و صف خودشان را بسازند. اما در میان بخشی از ما کارگران و مدافعان کارگران، درست در همین دوره، ماجرا به هم ریخت. ما به جای اینکه برویم و در محل‌های کار و زندگی متشکل بشویم دنبال کارهای دیگری رفتیم که نتیجه نداد چرا که با طبیعت و واقعیت موجود تطبیق نداشت.

تشکل‌هایی بیرون از بدنه واقعی طبقه کارگر شکل گرفت؛ تشکل‌هایی که نام «کارگری» داشتند اما ربطی مستقیم به

## شاخص‌های هزینه زندگی، سندج را در کنار تهران قرار داد

### نرخ تورم سالانه کالاها و خدمات مصرفی خانوارهای کشور به تفکیک استان



پایین، کار خانگی بدون جبران، مسئولیت تأمین مالی خانواده ترکیب این عوامل، آن‌ها را در خط مقدم فرسایش جسمی و روانی قرار داده است؛ جایی که سلامت فردی‌شان مستقیماً با بقای خانواده گره خورده است. سندج امروز شهری است با هزینه‌های تهران، درآمدهای ناچیز، و فقدان هرگونه سپر حمایتی برای طبقه کارگر. نتیجه روشن است: فشار معیشتی، بحران روانی و فرسایش اجتماعی، نتیجه مستقیم سیاست‌های سرمایه‌داری است که بر کرده کارگران تحمیل شده. شکاف عظیم طبقاتی در شهر، هر روز بزرگ‌تر می‌شود و کیفیت زندگی اکثریت کارگران را به شدت تحت تأثیر قرار داده است.

در زنان ۹۰ درصد افزایش پیدا کرده است. مصرف سیگار در دختران ۱۳ تا ۱۵ سال ۱۳۳ درصد افزایش یافته و و خطرناک‌تر از همه این است که مصرف دخانیات در سندج به زیر ۱۴ سال رسیده است. در نتیجه نرخ کلی مصرف سیگار در کردستان ۱۳،۶۴ در صد است در حالی که میانگین مصرف سیگار در سطح کشور ۱۲،۳۱ در صد است. این‌ها آمار رفتار فردی نیستند؛ نشانه نسلی‌اند که زیر بار فشار اقتصادی و روانی به سمت ساده‌ترین مسکن‌های در دسترس هل داده شده است.

**زنان کارگر؛ سنگین‌ترین بار روی ضعیف‌ترین شانه‌ها**

در این وضعیت، زنان نان‌آور طبقه کارگر بیشترین آسیب را متحمل می‌شوند: مشاغل بی‌ثبات، دستمزدهای

است، بلکه فاصله آن به‌طور معناداری افزایش یافته است. برای خانواده‌های کارگری، این وضع یعنی گرانی ماه به ماه بر روی گرانی. بحران روانی؛ نتیجه مستقیم فشار معیشتی، آمار افسردگی در کشور حدود ۱۳ درصد اعلام شده، اما در استان‌های غربی از جمله کردستان این رقم به ۲۷ درصد رسیده. این شکاف، تنها یک آمار خام نیست؛ بازتاب مستقیم آن بر بیکاری گسترده، تورم بالا، نبود حمایت اجتماعی، ناامنی شغلی، فشار روانی ملموس است و مستقیماً بر زندگی و معیشت خانواده‌های کارگری موثر است.

افزایش شدید مصرف دخانیات؛ علامت نسلی که زیر بار فشار خرد می‌شود طبق آمار رسمی مصرف سیگار در زنان ۱۸ تا ۲۴ سال ۱۹۰ درصد افزایش پیدا کرده است. مصرف قلیان در مردان ۱۵۰ درصد و

داده‌های رسمی جدید، تصویر روشنی از وضعیت معیشتی سندج نشان می‌دهد: الگوی مصرف خانوار در شهر به سطح تهران رسیده، اما درآمدها هیچ تناسبی با این هزینه‌ها ندارند. این یعنی فشار مداوم بر سفره کارگران، همراه با کوچک شدن قدرت خرید و افزایش هرروزه بدهی و اضطراب.

**سندج؛ اول در تورم، آخر در امنیت اقتصادی**

طبق گزارش مرکز آمار ایران، در شهریور ۱۴۰۴: تورم ماهانه سندج: ۵.۹ درصد بالاترین رقم در کل کشور، در حالی که میانگین کشوری: ۳.۸ درصد است.

در بخش مواد خوراکی و آشامیدنی هم: تورم سندج ۸.۱ درصد و میانگین کشور ۵.۲ درصد می‌باشد. این اعداد نشان می‌دهند که تورم در سندج نه تنها از استان‌هایی مثل اصفهان بیشتر



## سه‌میه بندی بنزین خانوار

حتی پول مدرسه و درمان هم بیشتر می‌شود. این فشار بیشتر روی دوش خانواده‌های فقیر و کارگران است؛ همان‌هایی که از همه بیشتر به ثبات قیمت‌ها نیاز دارند.

بازاری که بین مردم راه بیفتد و دولت هم نتواند کنترلش کند، اصلاً به فکر عدالت نیست. فقط یک چیز را می‌فهمد: فروش در بالاترین قیمتی که خریدار مجبور است بدهد. چنین بازاری زندگی را سخت‌تر می‌کند، نه راحت‌تر.

مشکل اصلی اقتصاد ایران بنزین نیست. مشکل دلار و رانت و کسانی هستند که از این نوسانات سودهای بزرگ می‌برند، نه کارگر و راننده‌ای که با سختی روزش را می‌گذرانند. این طرح اگر اجرا شود، عدالت نمی‌آورد؛ فقط فشار بیشتری روی زندگی مردم کردستان می‌گذارد.

این طرح نه به نفع مردم است، نه به نفع کارگران. این یک خطر بزرگ است که ممکن است سفره مردم را کوچک‌تر و زندگی‌شان را سخت‌تر کند.



دولت فقط سه‌میه را می‌دهد. اما کنترل قیمت می‌افتد دست دلال‌ها، واسطه‌ها و گروه‌های اینترنتی که خرید و فروش سه‌میه راه می‌اندازند. یعنی قیمت بنزین دیگر در پمپ‌بنزین تعیین نمی‌شود؛ روی گوشی مردم تعیین می‌شود. از آن لحظه به بعد، دولت فقط نگاه می‌کند و کاری از دستش بر نمی‌آید. این گرانی بنزین بعدش همه چیز را گران می‌کند. در کردستان، بیشتر کالاها و کارها با ماشین جابه‌جا می‌شود. وقتی بنزین گران شود، کرایه تاکسی گران می‌شود، نان و گوشت گران می‌شود، کرایه خانه بالا می‌رود،

کسانی که بنزین برای فروش دارند، عجله ندارند؛ اما کسانی که نیاز دارند، چاره ندارند. این یعنی قیمت همیشه بالا می‌رود. در تاکسی‌های اینترنتی هم همین را می‌بینیم. وقتی قیمت پایین است، راننده‌ها سفر را قبول نمی‌کنند تا قیمت بالا برود. حالا تصور کنید همین رفتار، در کل کشور برای بنزین اتفاق بیفتد. مردم می‌بینند قیمت واقعی در بازار آزاد بالاتر است، کم‌کم همان قیمت بالا تبدیل می‌شود به «قیمت عادی». چیزی که عادی شد، دیگر پایین نمی‌آید؛ مثل دلار، طلا و مسکن. وقتی این طرح شروع شود،

طرح جدیدی که دولت می‌خواهد اجرا کند و اسمش را «سه‌میه بنزین خانوار» گذاشته، برای مردم کردستان می‌تواند دردسر بزرگی درست کند. در شهرهایی مثل سندج، سقز، میوان، بانه و روستاهای اطراف، بنزین فقط برای ماشین نیست؛ برای خیلی‌ها یعنی کار، نان، رفت‌وآمد، درمان و زندگی روزانه. هر تغییری در قیمت بنزین، مستقیم روی سفره مردم اثر می‌گذارد.

مشکل اصلی این طرح این است: خانواده‌ای که ماشین ندارد، چرا باید بنزین سه‌میه‌اش را ارزان بفروشد؟ برای او فروش ارزان هیچ فایده‌ای ندارد. پس صبر می‌کند تا قیمت بالاتر برود. وقتی میلیون‌ها نفر صبر کنند و بنزین‌شان را نگه دارند، قیمت خودبه‌خود بالا می‌رود. ولی از آن طرف، راننده تاکسی، راننده اسنپ، وانت‌دار، کارگر روزمزد، معلم روستایی و حتی کسی که برای دکتر رفتن باید بین شهر جابه‌جا شود، نمی‌توانند صبر کنند. آنها مجبورند بنزین بخرند؛ چون کار و زندگی‌شان بدون بنزین می‌خواهد. یعنی

## برگ‌هایی از تاریخ جنبش کارگری در سندج



برگزار کنیم. ما معتقد بودیم که اگر مراسم را به صورت علنی و آشکار برگزار نکنیم به معنی قبول عقب‌نشینی است و

ادامه در ص بعد

تعدادی معتقد بودند که در سطح کارخانجات مراسم را برگزار کنیم و نظر دیگر بر این بود که مراسم را می‌توانیم در محلات

درخواست اجازه محل و اتحادیه ای نداشتیم؛ اتحادیه در پاییز این سال تعطیل شده بود. برای این کار دو نظر میان ما وجود داشت.

### بخش ۳

اول ماه می روز جهانی کارگر در سال ۶۸ برگزار تجمعی به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن

در اسفند ماه دست به کار شدیم تا هیئت برگزار کننده برای تدارک مراسم علنی در روز جهانی کارگر را تشکیل بدهیم. دو مشکل بزرگ داشتیم یکی اینکه تعدادی از بچه‌ها در زندان بودند و نیروی ما کمتر شده بود و دومی اینکه ما برای تجمع و

اقدامی برای برهم زدن راهپیمایی انجام ندادند چون می‌دانستند که جمعیت بسیار زیادی در سالن هست و میتواند هر حرکتی موجب خیزش بزرگی بشود. همانطور که قبلاً اشاره شد این راهپیمایی در دستور کار هیئت برگزاری نبود اما یکی از نظرات بود به همین دلیل موجب شده بود که تعدادی که به بیرون از سالن رفتند دست به راهپیمایی بزنند و شاید همین موجب شد که تعداد بیشتری شناسایی شوند و بعداً تعدادی را هم دستگیر کردند.

چند روز بعد دستگیری‌ها شروع شد. جمال چراغ ویسی یکی از رفقای کارگر که آگاه و پر شور در همه فعالیتهای کارگران سندج برای اتحاد و تشکل بود دستگیر شد.

بعدها متوجه شدیم که جمال از همان ابتدا تا زمان تیرباران که قبل از روز کارگر ۶۹ بود تحت شدیدترین شکنجه و بازجویی‌ها قرار گرفته که به اصطلاح اعتراف کند که فعال سیاسی و از کادرهای کومه‌له و حزب کمونیست ایران است. جمال کارگر در سازمان آب سندج بود، کارگری جوان، سیاسی و با دغدغه بسیار جدی در مورد متحد و متشکل کردن کارگران برای احقاق حقوقشان بود. او همراه عبدالله بیوسه کارگر خباز اهل مریوان، استاد احمد بهرامی اهل سقز و تعداد دیگری اعدام شدند تا به کارگران بگویند که مبارزه برای اتحاد و تشکل کارگران ممنوع است و روز کارگر را کارگران نباید مراسمی داشته باشند و هر چه حکومت میگوید آنها باید اطاعت کنند. این سرکوب و اعدام بر کار و روحیه و زندگی بسیاری از ما تاثیر گذاشت اما تا امروز و هیچگاه، بسیاری از ما و خانواده‌هایمان، به مراسم‌های دولتی قدم نگذاشتیم و یاد این عزیزان را هر ساله گرامی میداریم!

تمام تدارکات کار را فراهم کرده بودیم سالن تختی را در نظر داشتیم که با اجازه یا بدون اجازه بتوانیم در آنجا مراسم برگزار کنیم. مانند سال‌های قبل کارهای تبلیغات، تزیینات، تدارکات و انتظامات و ... را شروع کرده بودیم. اداره کار به ما جواب داد که هبا تهران تماس گرفته‌ایم که آیا به شما اجازه بدهیم یا نه و نتیجه این است که اجازه نخواهیم داد. اداره کار به ما مراسم دولتی را پیشنهاد کرد و گفتند شما هم در آن شرکت کنید.

ما به آنها جواب دادیم که ما نمی‌توانیم به مراسم شما بیاییم چرا که خانواده‌هایمان در مراسم شرکت می‌کنند. گفتند که شرکت خانواده مجاز نیست و زنان نمی‌توانند در مراسم شرکت کنند. گفتند که این مراسم در دانشگاه رازی است و از هر کارخانه ۱۰ تا ۱۵ کارگر می‌توانند در آن شرکت کنند و ما گنجایش زیادی برای شرکت کنندگان نداریم و خانواده‌ها که اصلاً نباید حضور داشته باشند. از این نظر برای ما قطعی شد که ما باید دنبال مراسم خودمان را محکم‌تر بگیریم.

محل مراسم سالن تختی بود و آن روز کارگران و خانواده‌هایشان به آنجا آمدند مراسم خیلی خوب و عالی برگزار شد. مراسم امسال خیلی چشمگیرتر بود، سخنرانی‌هایی شد قطعنامه خوانده شد و سالن که بسیار زیبا با پلاکارد و شعار تزیین شده بود. در همین مراسم بود که جمال چراغ ویسی سخنرانی کرد. متن سخنرانی‌ها قبلاً در هیات برگزار کننده مورد بحث قرار گرفته بود و تهیه شده بودند. وقتی که مراسم تمام شد جمعیتی که به خارج سالن رسیده بودند با سردادن شعار دست به راهپیمایی زدند ما می‌دانستیم که امنیتی و انتظامی‌ها در اطراف سالن حضور داشتند و این را در خلال مراسم منظمآ مطلع میشدیم. این نیروها

هر کدام از کارگران نظر خود را دادند از جمله نظرهایی که طرح شد این بود که تعدادی از کارگرا می‌گفتند که ما به اداره کار برای اجازه گرفتن نباید مراجعه کنیم، سال قبل این اقدام را کردیم و مراسم داشتیم و امسال دیگر به طور قطع اجازه مراسم به ما نخواهند داد و این تعداد از رفقا می‌گفتند که اگر به ما اجازه ندادند در همین جا، خارج از شهر مراسم برگزار کنیم. تعداد دیگری از رفقای کارگر با این نظریه مخالف بودند و بر این تاکید داشتند که مراسم را کماکان در شهر اجرا کنیم و این بار می‌توانیم از بچه‌هایی که در کارخانجات هستند بخواهیم این کار را انجام دهند و حتی بروند و از اداره کار اجازه برگزاری بگیرند. برای این کار هیئتی از کارخانه‌ها را به وجود آوردیم، هیئتی از ما با ماندگان اتحادیه و چند نفر از کارگران کارخانه را تعیین کردیم تا هیئتی تشکیل بدهند. اما کار متفاوتی که انجام دادیم این بود که این بار هیات را علنی نکردیم. روز ۱۱ اردیبهشت تصمیم گرفتیم که هیات را علنی کنیم چرا قرار بود در یکی از کارخانه‌ها مراسم برگزار شود و کارگران آن کارخانه می‌بایست اطلاع داشته باشند. آنها قرار بود بروند و از اداره کار تقاضای اجازه برای برگزاری مراسم بگیرند. اعتماد زیادی به تصمیم این بخش از بچه‌ها نبود و گفتیم اگر که اداره کار اجازه نداد مراسم را در یکی از میدان‌های شهر برگزار می‌کنیم و اگر هم نتوانستیم سخنرانی داشته باشیم قطعنامه‌ای را که آماده کرده‌ایم در آنجا پخش کنیم و راهپیمایی خواهیم کرد. این نظرات مختلف البته سایه خود را بر حرکات ما گذاشته بود و در برگزاری مراسم هم موثر شد. به هر حال تعدادی به اداره کار رفتند که اجازه بگیرند که اداره کار به آنها جواب داده بود که بروید و بعداً به شما خبر خواهیم داد. البته ما

این می‌تواند فشار بیشتری روی بچه‌هایی که در زندان هستند بیاورد و کلاً جنبش ما را به عقب برگرداند و باید کاری کنیم که کارگران را سازمان دهیم.

در اولین جلسه بزرگتری که به این منظور برگزار شد، یک دستور دیگر در مورد داشتن مراسم به مناسبت روز جهانی زن مطرح بود و ابتدا به این پرداختیم. بر روی اهمیت این روز و مسئله تجمع و یا مراسم علنی حرف زدیم. به این نتیجه رسیدیم که هیاتی که بیشترین تعداد آنرا هم رفقای زن تشکیل بدهند، تلاش کنیم که زنان هر چه بیشتری را به این تجمع جلب شوند و خودشان بیشتر دخالت را در پیشبرد مراسم داشته باشند. تصمیم بر این شد که نمیتوانیم مراسم روز جهانی زن را به صورت علنی برگزار کنیم و باید آنرا مخفی پیش ببریم. تبلیغات وسیعی را در میان خانواده‌های کارگری که با آنها در ارتباط بودیم و نزدیک بودیم پیش بردیم. یادم نیست به چه دلیلی اما درست در روز ۸ مارس نتوانستیم این مراسم را برگزار کنیم و جمعه قبل از آن دست به این کار زدیم. حدود ۲۰۰ نفر در مراسم حاضر شده بودند. شور و شوق زیادی همه را گرفته بود چرا که جمعین زیادی استقبال کرده بودند. مراسم با خواندن سرود انترناسیونال شروع شد و بعد از آن یکی از رفقای زن سخنرانی کرد و قطعنامه‌ای هم تصویب شد.

برای پیش برد و تدارک مراسم روز کارگر نیازمند امکانات مالی بودیم. به همین منظور در همین تجمع ۸ مارس وجود یک صندوق را اعلام کردیم و این کمک جدی به پیشبرد کارهایمان کرد.

در یکی از روزهای نوروز فکر کنم سیزده بدر بود در خارج از شهر جمع شدیم و در مورد برگزاری روز کارگر حرف زدیم. مشکل و ایرادات سال قبل را مورد بررسی قرار دادیم.